

عطش

مروری کوتاه بر وقایع عاشورا با محوریت منتهی الآمال محدث قمی (ره)

فرهاد فتحی

انتشارات تولی



سرشناسه	قصی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹، Qomi, Abbas
عنوان قراردادی	منتهی الآمال، فارسی، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	منتخب منتهی الآمال / فرهاد فتحی
مشخصات نشر	قم: تولی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۶۸ ص؛ ۲۷/۵×۱۲/۵ س.م.
شابک	978-600-7882-83-2
وضعیت فهرست نویسی	غیبا
یادداشت	عنوان دیگر: مروری کوتاه بر وقایع عاشورا با محوریت منتهی الآمال محدث قمی (ره).
عنوان دیگر	مروری کوتاه بر وقایع عاشورا با محوریت منتهی الآمال محدث قمی (ره).
موضوع	حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق - سرگذشتنامه
موضوع	Hosayn ibn Ali, Imam III, 625 - 680 - Biography
موضوع	واقعه کربلا، ۶۱ق.
موضوع	Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680
موضوع	چهارده معصوم - سرگذشتنامه
موضوع	Fourteen Innocents of Shiite - Biography*
شماره افزوده	فتحی، فرهاد، ۱۳۹۹ -
رده بندی کنگره	۱۳۹۷، ۸۴م/۲/۴، BP۴۱/۲
رده بندی دیویی	۲۹۷/۹۵۴
شماره کتابشناسی ملی	۵۱۴-۲۳۹

عنوان کتاب: عطش (برگزیده منتهی الآمال)

مولف: فرهاد فتحی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

تعداد: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷-۶۰۰-۷۸۸۲-۸۳-۲

۳	فهرست مطالب
۵	مقدمه
۶	معرفی نویسنده
۸	امتناع امام حسین (ع) از بیعت با یزید
۹	عزیمت امام به مکه
۱۰	نامه های کوفیان و دعوت امام
۱۱	خلافت ابن زیاد و سرکوب کردن قیام امام
۱۲	شهادت جناب مسلم
۱۵	حرکت امام از مکه به عراق
۱۶	در راه عراق
۱۸	پیوستن زهیر بن قین بَجَلی به امام
۲۰	ملاقات امام با حربن یزید
۲۲	ورود حضرت به کربلا
۲۵	وقایع روز تاسوعا و ورود شمر ملعون
۲۷	وقایع شب عاشورا
۲۸	روز عاشورا
۲۹	متنبه شدن حر بن یزید

.....	فهرست مطالب	٤
.....	آغاز جنگ از طرف سپاه اشقیا	٣١
.....	شهادت حضرت عباس بن علی (ع)	٣٢
.....	شهادت طفل شیر خوار	٣٣
.....	شهادت حضرت امام حسین (ع)	٣٣
.....	وقایع بعد از شهادت	٣٦
.....	فرستادن سرهای شهداء و حرکت از کربلا	٣٧
.....	در کیفیت دفن اجساد طاهره	٣٧
.....	ورود اهل بیت به کوفه	٣٨
.....	فرستادن اهل بیت علیهم السلام به شام نزد یزید	٤٣
.....	ورود اسرا و سرهای شهداء به شام	٤٣
.....	ورود اهل بیت به مجلس یزید	٤٤
.....	خطبه حضرت زینب (س) در مجلس یزید	٤٤
.....	روانه کردن اهل بیت به مدینه توسط یزید پلید	٤٩
.....	خطبه حضرت سجاد (ع)	٥٠
.....	ضمیمه های بحث	٥١
.....	اسامی اصحاب نیک اختر امام حسین (ع)	٥٣
.....	اسامی اصحاب دیگر	٥٥

مقدمه

کتاب منتهی الآمال، اثر محدث نامی، حاج شیخ عباس قمی (حدود ۱۳۵۹-۱۲۹۰ق) است، که درباره زندگانی پیامبر گرامی اسلام و خاندان بزرگوار آن حضرت به نگارش درآمده و یکی از بهترین و مستندترین کتاب‌ها در این موضوع است. این کتاب ارزشمند، از زمان نگارش آن (به سال ۱۳۵۰ ق) تاکنون ده‌ها بار به چاپ رسیده و به زبان‌های عربی، اردو و... نیز ترجمه شده و همواره مورد استقبال خوانندگان عام و خاص قرار گرفته است. وی در این کتاب از معتبرترین منابع روایات و گزارش‌های تاریخی، حدیثی، رجالی، تفسیری، تراجم، انساب و... استفاده کرده و گلچینی از روایات، کتب سیره و... را درباره چهارده معصوم (علیهم السلام) گردآوری کرده است. وی برای استواری متن، از سروده‌های شاعران و دستاوردهای علمای لغت، صرف و نحو و دانشمندان علم نسب و جغرافی دانان نیز بهره گرفته است. از آنجا که این کتاب در دهه پایانی عمر محدث قمی (ره) به نگارش آمده، لذا از استواری بیشتری برخوردار بوده و نویسنده، روایات ضعیف و منفرد را نقل نکرده است. ایشان در

رابطه با سیره امام حسین(ع) به موضوع سیره نگاری و نحوه آن پرداخته و اهتمام او در راستی و درستی نقل احادیث، تاریخ و سیره گذشتگان بر آشنایان فن روشن است.

کتاب منتهی الآمال در زمان حیات محدث قمی چند بار به زیور طبع آراسته و کتاب نیز به وسیله ایشان تصحیح شده است. نسخه چاپی تصحیح شده توسط خود وی، ناسخ نسخه‌های خطی منتهی الآمال است.

برای عرض ارادت به محضر ارباب دو عالم این مختصر را آماده کردیم، امید است، مورد رضایت اهلبیت علیهم السلام واقع گردد.

معرفی نویسنده

شیخ عباس قمی معروف به محدث قمی از محدثان شیعی پرکار قرن چهاردهم هجری است. وی در سال ۱۲۹۴ هـ ق (۱۲۵۴ هـ ش) در قم متولد شد. در سن بیست و دو سالگی به نجف رفت و شش سال آنجا ماند. پس از آن دوباره به ایران برگشت و تا آخر عمر، یعنی تا شصت و پنج سالگی در قم درس خواند و درس داد. پدرش محمدرضا، کاسبی متدین و آگاه به احکام دین مبین اسلام بود

چنانکه مردم برای آگاهی از فروع فقهی و وظایف مذهبی خویش به ایشان رجوع می کردند. ایشان پس از فراگیری بخشی از علوم دینی مقدمات و سطح در نزد علمای عصر خویش در حوزه علمیه قم سرانجام در سال ۱۳۱۶ ه.ق برای تکمیل تحصیلات در سطوح عالی فقه و اصول به حوزه علمیه نجف رهسپار شد و چون در علوم نقلی بویژه حدیث استعداد درخشانی داشت از فقیه و محدث بزرگ آن عصر حسین بن محمدتقی طبرسی معروف به محدث نوری بیشتر کسب فیض کرد. وی در سال ۱۳۱۸ ه.ق به سوی خانه خدا و زیارت مشاهد مشرفه بار سفر بست و سپس به سوی وطن خویش قم مراجعت کرد، اما پس از دیدار با والدین و خویشان دوباره رهسپار نجف اشرف و مجلس محدث نوری شد. محدث نوری در سال ۱۳۲۰ ه.ق درگذشت. محدث قمی نیز پس از درگذشت استادش، حدود ۲ سال در شهر نجف ماندگار شد و از خرمن معارف دینی خوشه‌ها چید. شیخ پس از فراگیری بخشی از علوم دینی مقدمات و سطح در نزد علمای عصر خویش، در حوزه علمیه قم سرانجام در سال ۱۳۱۶ ه.ق برای تکمیل تحصیلات در سطوح عالی فقه و اصول به حوزه علمیه نجف رهسپار شد و چون در علوم نقلی بویژه حدیث استعداد درخشانی داشت از فقیه و محدث بزرگ آن عصر حسین بن

محمدتقی طبرسی معروف به محدث نوری بیشتر کسب فیض کرد. وی در سال ۱۳۱۸ ه.ق به سوی خانه خدا و زیارت مشاهد مشرفه بار سفر بست و سپس به سوی وطن خویش قم مراجعت کرد، اما پس از دیدار با والدین و خویشان دوباره رهسپار نجف اشرف و مجلس محدث نوری شد. محدث نوری در سال ۱۳۲۰ ه.ق درگذشت. محدث قمی نیز پس از درگذشت استادش، حدود ۲ سال در شهر نجف ماندگار شد و از خرمن معارف دینی خوشه‌ها چید.

امتناع امام حسین(ع) از بیعت با یزید

چون امام حسن (ع) به شهادت رسیدند شیعیان عراق امام حسین (ع) را برای خلافت طلبیدند و گفتند که ما معاویه را برکنار خواهیم کرد، حضرت در آن وقت صلاح ندیدند و از خواسته عراقیان امتناع ورزیدند، تا اینکه معاویه در (شب نیمه رجب سال ۶۰ ه.ق) به درک واصل شد، و یزید بن معاویه ادعای خلافت کرد و به ولید بن عتبه بن ابی سفیان والی مدینه، نامه ای نوشت که باید برای من از ابو عبدالله الحسین، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عبدالرحمن بن ابی بکر بیعت بگیری و

چنانکه سرباز زدند آنها را سر بزن. ولید به مروان دستور داد تا خواسته یزید را انجام دهد. مروان آنان را یکی یکی به بیعت طلبید ولی آنان اجابت نکردند. و به مکه فرار کردند.

عزیمت امام به مکه

امام سه روز مانده به آخر ماه رجب به مروان فرمود: صبر کنید تا امشب را اندیشه کنم و در همان شب همه اهل بیت خویش را با خود برداشت و عازم مکه شد. بجز برادرش محمد بن حنفیه که در صلاح برادر به امام پیشنهاد فرار به یمن را داد و امام وصیتش را به وی داد و فرمود: اگر می خواهی در مدینه مان و عین من باش تا از اوضاع مدینه باخبر باشم.

حضرت در وقت بیرون رفتن از مدینه آیه ای را تلاوت فرمود که وقتی حضرت موسی(ع) از ترس فرعون به سوی مداین خروج کرد، خواند. «فخرج منها خائفا یترَقَّب قال ربّ نجّنی من القوم الظالمین» [قصص ۲۱]

در شب جمعه سوم شعبان حضرت به مکه رسید و هنگام ورود آیه ای را که موسی(ع) هنگام ورود به مداین خواند، تلاوت

فرمود: «و لما توجه تلقاء مدين قال عسى ربى ان يهدىنى لواء

السبيل» [قصص ۲۲]

نامه های کوفیان و دعوت امام

وقتی خبر مرگ معاویه و امتناع امام حسین از بیعت یزید، به کوفه رسید، شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن سرد خزاعی جمع شدند و به امام حسین(ع) نامه نوشتند که ما اینک امام و پیشوا نداریم. اگر شما بیایید ما نعمان بن بشیر را که خود را امام کوفه می داند از کوفه بیرون می کنیم. نامه را در دهم ماه رمضان در مکه به امام رساندند، مردم کوفه بعد از دو روز قریب به صد و پنجاه نامه به امام فرستادند، تا آنکه در یک روز ششصد نامه به دست امام رسید و حضرت تأمل نموده جواب ایشان را نمی داد تا اینکه دوازده هزار نامه نزد وی جمع شد.

ارسال مسلم به کوفه توسط امام حسین(ع)

لاجرم امام، مسلم بن عقیل را همراه نامه ای به کوفه فرستاد تا اگر حقیقت را واقع دید، امام به سوی کوفه رود و آنان را اجابت نماید. همچنین نامه ای به اشراف بصره فرستاد. جناب

مسلم در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی، نزول کرد. تمامی قبایل (۱۸ هزار نفر) با ایشان بیعت کردند که عباس بن شیب شاکری و حبیب بن مظاهر در میان آن جمع بودند.

خلافت ابن زیاد و سرکوب کردن قیام امام

حاکم کوفه نعمان بن بشیر، مردم را تهدید می کرد که از مسلم دست بکشند و مردم اعتنایی نمی کردند، عبدالله بن مسلم بن ربیع که از هواخواهان بنی امیه بود، ضعف نعمان را به یزید پلید در نامه ای نوشت و اخبار آمدن مسلم را گزارش کرد. یزید علاوه بر امارت بصره خلافت کوفه را به عبیدالله بن زیاد داد و اصلاح این وقایع را به دست او سپرد و ایراد کرده بود که مسلم را یا در بند کن یا بکش یا از کوفه بیرون کن. ابن زیاد اطاعت امر کرده راهی کوفه شد، چون نزدیک کوفه شد صبر کرد هوا تاریک شود آنگاه داخل شهر شود. فردای آن شب مردم را جمع کرد و خطبه خواند و کوفیان را تهدید کرد و در اطاعت یزید ایشان را وعده جایزه داد. به رؤسای قبایل هم گفت هرکه را گمان برید که در مقام خلاف و نفاق با یزید

است، نام او را به من عرضه کنید و اگر در این امر سستی کنید، خون شما بر من حلال است.

شهادت جناب مسلم

وقتی اوضاع کوفه با آمدن ابن زیاد، چنین شد، جناب مسلم به خانه هانی (از شیوخ قبیله و اشراف عرب) پناه برد و شیعیان پنهانی به بیعت می آمدند تا آنکه به ۲۵ هزار نفر رسید. ابن زیاد با جاسوس قرار دادن غلامش جای مسلم را یافت. او هانی را با حیله و تزویر به سوی خود خواند، چون نظر ابن زیاد به هانی افتاد، گفت با پای خود به سوی مرگ آمده ای. هانی گفت: این ننگ را نمی پذیرم که مهمان خود را به دست دشمن دهم. ابن زیاد دستور داد هانی را در بازار خرید و فروش گوسفندان گردن بزنند. وقتی خبر به عمرو بن حجاج رسید، قبیله مذحج را جمع کرده قصرالإماره را احاطه کردند. آن ملعون متوهم شد و به شریح قاضی گفت که خبر دهد هانی کشته نشده، بدین ترتیب قبیله اش پراکنده شدند. چون خبر هانی به مسلم رسید به اصحاب خود امر کرد که بیرون آید برای قتال بی وفایان کوفه، طولی نکشید که مسجد و بازار پر شد و

قصرالإماره را محاصره کردند. در قصر زیاده بر پنجاه نفر با ابن زیاد نبود. چون کار بر ابن زیاد تنگ شد، کثیر بن شعاب را گفت که از قبیله مذحج دوستانت را از عقوبت یزید بترسان. و محمد بن اشعث را گفت دوستانت را از قبیله کنده در نزد خود جمع کن. قعقاع ذهلی، شیبث بن ربیع، حجار بن الجبر و شمر بن ذی الجوشن را برای فریب آن بی وفایان غدار بیرون فرستاد. بزرگان قبایل را به بام قصر خواند و گفت بر خود رحم کنید که اینک لشکرهای شام می رسند و شما را تاب آنان نیست. بدین ترتیب به وسوسه شیطانی موافقت مردم را به تفرق مبدل کرد. نزدیک غروب آفتاب شد، از ۴۰۰۰ نفر سیصد نفر مانده بودند. مسلم نماز مغرب را در مسجد ادا کرد در حالیکه از آن جماعت انبوه فقط ۳۰ نفر باقی مانده بود. چون از مسجد بیرون آمد هیچکس با او باقی نمانده بود. مسلم مظلوم و غریب به در خانه طوعه که منتظر پسرش بلال دم در ایستاده بود، رسید و آبی طلب کرد، آن زن مؤمنه مسلم را سیراب کرد و او را در خانه اش پناه داد و پسرش را سوگند داد که به کسی نگوید. بلال سکوت کرد. ابن زیاد برای نماز خفتن آماده شد و دستور داد هر که از بزرگان قبایل حاضر نشوند خونشان هدر

است. بر منبر رفت و گفت هرکس که مسلم را در خانه او پیدا کنیم جان و مال او هدر است و هرکه او را نزد ما بیاورد بهای دیه مسلم را به او خواهیم داد. صبح آن شب پسر طوعه خبر مسلم را به ابن زیاد داد. او عبیدالله بن سلمی را با ۷۰ نفر از قبیله قیس به سوی مسلم روانه کرد. مسلم مردانه جنگید تا اینکه وی را توان نماند او را نزد ابن زیاد بردند. جناب مسلم به محمد بن اشعث فرمود: از جانب من کسی به جانب امام حسین(ع) بفرستید که ایشان را از آمدن منصرف گرداند، ابن اشعث تعهد کرد!!! آن جناب به ابن زیاد ملعون گفت مهلتی ده تا کسی را از میان این جمع وصی خود گردانم. مسلم رو به عمر بن سعد کرد و گفت میان من و تو قرابتی است وصیت مرا قبول کن آن ملعون برای خوش آمدن زیاد به حرف مسلم گوش نداد ابن زیاد به او اجازه داد گوش کند؛ ۷۰۰ درهم در این شهر قرض دارم زره و شمشیرم را فروخته ادای دین کن - چون مرا کشتند بدنم را دفن کن - به امام حسین(ع) بنویس که به این جانب نیاید. پس عمر بن سعد تمام وصایای مسلم را به ابن زیاد نقل کرد. ابن زیاد گفت: ای عمر تو خیانت کردی که افشای راز مسلم کردی و اما جواب وصایای او آن است که ما

را با مال او کاری نیست هرچه گفته چنان کن. و به بکر بن
 حمران امر کرد مسلم را در بام قصر گردن بزن. بعد از آن یزید
 در نامه ای ابن زیاد را ستایش کرد و گفت شنیده ام امام
 حسین(ع) متوجه عراق گردیده که باید راه ها را ضبط نمایی.

حرکت امام از مکه به عراق

چون ماه ذی الحجه شد، امام حسین(ع) احرام بستند و چون
 روز ترویبه(هشتم ذی الحجه) شد، عمرو بن سعید بن العاص با
 جماعت بسیاری به بهانه حج از جانب یزید مأمور بودند که
 حضرت را به نزدش ببرند یا آن جناب را به قتل برسانند.
 حضرت چون بر مکنون ضمیر ایشان مطلع بود از احرام حج به
 عمره عدول کرد و طواف خانه ، سعی و مابین صفا و مروه بجا
 آورد و در همان روز متوجه عراق گردید و حضرت قبل از
 خروج از مکه خطبه ایراد فرمودند: اکنون هرکس در راه ما در
 طلب لقای حق از فدای نفس نپرهیزد باید با من کوچ کند چه
 اینکه من بامدادان کوچ خواهم کرد. چون حضرت عازم شد
 عمرو بن سعید بن العاص برادر خود یحیی را با جماعتی
 فرستاد که مانع رفتن امام شوند حضرت قبول نکرد و پیش از

آنکه کار به مقاتله برسد دست برداشتند و حضرت روانه شد. عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب(س) به ایشان نامه نوشت که تو را بخدا قسم از این سفر منصرف شوید که عاقبتش روشن است، پس در سفر تعجیل نفرمایید و خود از عقب نامه ملحق خواهم شد و نامه را با دو پسرش عون و محمد به خدمت آن حضرت فرستاد و خود نزد عمر بن سعد رفت و امان نامه خواست، عمر خط امان نوشت و با برادرش یحیی به همراه عبدالله بن جعفر روان کرد. چون به حضرت رسیدند، فرمود: پیغمبر را در خواب دیده ام که مرا امری فرمود، در پی امتثال آن امر روانه ام. عبدالله بن جعفر دو فرزند خود عون و محمد را ملازم حضرت قرار داد و خود با یحیی برگشت.

در راه عراق

ابن زیاد حُصَین بن تمیم را با لشکر انبوهی به قادسیه فرستاد. امام حسین نامه ای به اهل کوفه نوشت که منتظر نصرت من باشید، و با قیس بن مُسَهَّر صیداوی اسدی روانه کرد. چون پیک حضرت به قادسیه رسید، حصین بن تمیم او را تفتیش کرد، آن

جناب نامه را پاره کرد وقتی نزد ابن زیاد بردندش گفت چرا پاره کردی؟ فرمود خواستم از مضمون آن مطلع نگردی. ابن زیاد گفت دست از تو بر نمی دارم تا نام های آنان را به من بگویی یا آنکه بر منبر بالا روی و بر حسین و پدرش و برادرش ناسزا گویی و گرنه تو را پاره پاره خواهم کرد. فرمود نام آنها را به تو نمی گویم اما مطلب دیگر را بیان خواهم کرد. پس بر منبر رفت پس از حمد و ثنای الهی، صلوات بر حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرستاد و ابن زیاد و پدرش و طاغیان بنی امیه را لعنت کرد و گفت ای اهل کوفه من پیک امام حسین (ع) به سوی شما هستم. وقتی خبر به ابن زیاد رسید دستور داد او را از بالای قصر به زیر انداختند و به درجه شهادت نایل شد.

در بین راه عبدالله بن مطیع عدوی منزل نموده بود وقتی امام را دید گفت بخدا سوگند اگر سلطنت را از بنی امیه بگیری شما را خواهند کشت و بعد از شما از قتل هیچ مسلمانی پروا نخواهند داشت. حضرت از آنچه از جانب حق مأمور بود منصرف نشد و این آیه را قرائت فرمود: « لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا ». [توبه

[۵۱] ابن زیاد که از واقصه - که راه کوفه است - تا راه شام و تا راه بصره را مسدود کرده بود، خبری نه بیرون می رفت و نه وارد می شد، بدین جهت امام بظاهر از اخبار کوفه مطلع نبود و پیوسته در حرکت بود.

پیوستن زهیر بن قین بَجلی به امام

روایت کرده اند جماعتی از قبیله فزاره و بجیله که : ما با زهیر رفیق بودیم، در هنگام مراجعت از مکه در منازل به امام حسین می رسیدیم و از او دوری می کردیم زیرا سیر با آن حضرت را کراهت و دشمنی داشتیم. لاجرم هرگاه امام حرکت می کرد زهیر می ماند و هرگاه حضرت منزل می کرد زهیر حرکت می کرد، تا آنکه در یکی از منازل به هم رسیدیم. ما چاشت می خوردیم که ناگاه رسولی از جانب امام آمده و به زهیر خطاب کرد که اباعبدالله تو را می طلبد. زوج زهیر که دلهم نام داشت به زهیر گفت: سبحان الله فرزند پیغمبر تو را می طلبد و تو در رفتن تأمل می کنی؟ زهیر به خدمت آن حضرت رفت زمانی نگذشت که شاد و خرم برگشت و گفت خیمه او را بکنند و نزدیک سراپرده های امام نصب کنند و زوجه خود را گفت که

تو از قید زوجیت من رها هستی. سپس زهیر رو به رفیقان خود کرد و گفت هرکه خواهد با من بیاید و هرکه نخواهد این آخرین ملاقات من با اوست. ایشان در کربلا، بعد از ظهر روز عاشورا شهید شد.

شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است: عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن مشعل اسدی گفته اند که: چون ما از اعمال حج فارغ شدیم به سرعت خواستیم خود را به امام حسین(ع) برسانیم تا آنکه ببینیم عاقبت آن جناب چه خواهد شد. نزدیک آن حضرت رسیدیم ناگاه مردی از جانب کوفه پیدا شد چون سپاه حضرت را دید راه خود را برگرداند حضرت کمی مکث کردند تا او را ملاقات کنند چون مأیوس شد از آنجا گذشت. ما رفتیم دنبال مرد و اخبار کوفه را از او پرسیدیم، گفت: مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند. پس از آن به امام ملحق شدیم و خبر را به آن جناب گزارش کردیم. حضرت از شنیدن این خبر اندوهناک گردید و به اصحاب خود فرمود: خبر شهادت مسلم و هانی به ما رسیده به تحقیق که شیعیان دست از یاری ما برداشته اند. پس هرکه خواهد از ما جدا شود بر او حرجی

نیست. جمعی که برای طمع مال و عزت دنیا با آن جناب همراه شده بودند متفزق شدند. اهل بیت و خویشان آن حضرت و جمعی که از روی یقین و ایمان ملازم بودند، ماندند. چون سحر شد اصحاب خود را فرمود که آب بسیار بردارند.

ملاقات امام با حربن یزید

چون حضرت از منزل شرف روانه گشتند و تا نصف روز راه رفتند، لشکری را از دور دیدند از همین روی به جانب کوهی که ذوحسم می گفتند میل فرمود که اگر حاجت به قتال افتاد آن کوه را ملجاء خود گرداند و در پشت آن قتال نماید. زمانی نگذشت که حر با هزار سوار نزدیک شد چون آن منبع کرم و سخاوت در آن خیل ضلالت آثار تشنگی ملاحظه فرمود به اصحاب و جوانان خود امر نمود که ایشان و اسبهایشان را آب دهند. حضرت با دست خود حر را سیراب گردانید. از این رو حر پیوسته با آن جناب در مقام موافقت بود تا وقت نماز ظهر داخل شد. سید الشهداء در میان دو لشکر ایستاد و فرمود: ایهاالناس من نیامدم به سوی شما مگر بعد از آنکه نامه های متواتر شما به من رسید که امام و پیشوا نداریم، اکنون اگر از

پیمان خود برگشته اید من به جای خود برمی گردم. حر در جواب گفت: بخدا سوگند که من از این نامه ها که می فرمایی خبر ندارم. حضرت خرجینی مملو از نامه را بیرون ریخت. حر گفت: من از آنها نیستم و مأمور شده ام که تو را به کوفه نزد ابن زیاد ببرم. حضرت فرمود: مرگ برای تو نزدیکتر است از این اندیشه. پس حضرت خواست برگردد، حر با لشکر خود مانع برگشتن امام شد، حضرت فرمود: ثکلتک امک ما ترید؟ مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟ حر گفت: اگر دیگری غیر از تو نام مادرم را می برد البته متعرض مادرش می شدم اما در حق مادر تو به غیر از تعظیم و تکریم سخنی بر زبان نمی توانم بیاورم. امام فرمود: من خواسته تو را متابعت نخواهم کرد. حر گفت: من مأمور نشده ام که با تو جنگ کنم بلکه باید تو را به کوفه ببرم. پس راهی را انتخاب کن که نه به کوفه منتهی شود و نه تو را به مدینه برگرداند تا نامه ای در این باب به پسر زیاد بنویسم. آن جناب از طریق قادسیه و عذیب راه برگردانید. ابن زیاد در جواب نامه حر نوشته بود: کار را بر حسین تنگ گردان و او را در بیابانی که آبادانی و آب در آن نایاب باشد نگه دار. در همان موضع که زمین بی آب و آبادانی بود، حر، امر به

نزول نمود. حضرت فرمود بگذار در این قریه های نزدیک، نینوا یا غاضریه یا قریه دیگر که محل آب و آبادانی است فرود آییم، حر گفت: از حکم ابن زیاد نمی توانم تخلف کنم. زهیر بن قین گفت: یابن رسول الله دستوری دهید تا با ایشان مقاتله کنیم که جنگ با این قوم آسانتر از جنگ با لشکرهای بی حد است. حضرت فرمود: من کراحت دارم که اول جنگ را شروع کنم. پس در آنجا فرود آمدند و این در روز پنج شنبه، دوم محرم الحرام بود.

ورود حضرت به کربلا

در روز ورود حضرت به کربلا اختلاف است و اصح اقوال روز دوم محرم الحرام سال ۶۱ هجری است. حضرت در بدو ورود چون نام کربلا را شنید فرمود: اللهم إني أعوذ بك من الكرب و البلاء! حرّ نیز با اصحابش در طرف دیگر کربلا نزول کردند چون روز دیگر شد، عمر بن سعد با چهار هزار مرد سوار به کربلا رسید و تا ششم محرم بیست هزار سوار نزد آن ملعون جمع شدند. ابوالفرج نقل کرده: پیش از آنکه ابن زیاد عمر را به کربلا بفرستد ایالت ری را به او داده بود وقتی امام به عراق

رسید، پیکری به جانبش فرستاد که اولاً برو به جنگ حسین و او را بکش و پس از آن به جانب ری سفر کن. عمر سعد گفت مرا از این مطلب عفو نما این زیاد گفت: تو را عفو می کنم و ایالت ری را باز می گیرم، عمر سعد مردد شد و گفت مرا یک شب مهلت ده تا تأملی کنم. آخر الامر شقاوت بر او غالب گشته جنگ سیدالشهداء را به تمنای ملک ری اختیار کرد. عمر سعد هر که را به سوی امام می فرستاد، امتناع می کرد چرا که از نامه نویسان به امام بودند. کثیر بن عبدالله که ملعونی شجاع بود خواست که سوی امام رود. از امام پرسید برای چه به این دیار آمده ای؟ امام پاسخ دادند: اهل دیار شما نامه های بسیار به من نوشتند و به مبالغه بسیار مرا طلبیدند، اگر از آمدن من کراهت دارید برمی گردم و می روم. عمر سعد گفت امیدوارم خدا مرا از مقاتله با او نجات دهد و نامه ای به ابن زیاد نوشت. ابن زیاد وقتی نامه را خواند گفت: اکنون که حسین در چنگال ماست و از برای او رهایی نیست. در جواب عمر نوشت: بر حسین و جمیع اصحابش بگو که بایزید بیعت کنند تا من بینم رأی خود را در باره او بر چه قرار خواهم داد. بعد از این، نامه دیگری نوشت به این مضمون که: یابن سعد میان حسین و فرات حایل

شو و مگذار یک قطره آب بچشند چنانکه حایل شدند میان عثمان و آب در روزی که او را محصور کردند. این واقعه سه روز قبل از شهادت آن حضرت است. حضرت، عمر بن سعد را طلبید، شبانگاه یکدیگر را ملاقات کردند و گفتگوی بسیار باهم نمودند. عمر به ابن زیاد نامه نوشت که ای امیر خداوند آتش نزاع ما را با حسین خاموش کرد اینک حسین با من عهد کرده که برگردد به سوی مکانی که آمده یا آنکه برود با امیر یزید بیعت کند. اهل سیر و تواریخ از عقیبه بن سَمعان غلام جناب رباب(س) که از مدینه تا کربلا همواره با امام بود و تمام حرفهای امام را شنیده بود نقل می کند که آن حضرت حرفی از بیعت با یزید نزد مؤلف گوید: پس ظاهر آن است که عمر سعد این کلمه را از خودش بر نامه درج کرده تا شاید کار به مقاتله نرسد.

وقتی نامه به ابن زیاد رسید گفت: این نامه ی شخص ناصح و مهربانی است با قوم خود و باید قبول کرد. شمر ملعون گفت: آیا این امر را از حسین قبول می کنی؟! بخدا سوگند اگر او در پی کار خود رود، امر او قوت خواهد گرفت و اگر خلاف کند

دفع او را دیگر نتوان کرد. لکن اکنون به چنگال تو گرفتار است پس مراد و خواسته خود را از او بخواه آنگاه عقوبت یا عفو خود را در حق او و اصحابش به عمل آور، ابن زیاد حرف او را پسندید و نامه ای به این مضمون به عمر نوشت که اگر با یزید بیعت نکردند با آنان مقاتله کن تا کشته شوند و چون حسین کشته شد سینه و پشت او را پایمال کن. اگر به حکم من اقدام نمودی جزای خوبی به تو می دهم وگرنه از امارت لشکر معزول می شوی و شمر بر آنها امیر است، و به شمر گفت نامه را با تو روانه می کنم تا ابن سعد آن را بر حسین عرضه کند، اگر از کارزار با حسین امتناع کرد امیر لشکر باش و گردنش را بزن.

وقایع روز تاسوعا و ورود شمر ملعون

عمر حکم ابن زیاد را قبول کرد و مهیای جنگ شد. شمر که چنین دید، فرزندان خواهرش ، عبدالله، جعفر، عثمان و عباس را از لشکر امام حسین(ع) صدا زد. امام که بانگ او را شنید برادران خود را امر فرمود که جواب او را بدهید اگرچه فاسق است ولی با شما قرابت و خویشی دارد. [مادر این چهار

برادر(ام البنین) از قبیله بنی کلاب بود که شمر نیز از این قبیله است. [شمر گفت شما در امانید، در طاعت امیرالمؤمنین یزید درآیید. جناب عباس بن علی به او بانگ زد: لعنت به امانی که بر ما آوردی آیا امر می کنی از مولای خود حسین بن فاطمه دست برداریم و سر در طاعت ملعونان درآوریم آیا ما را امان می دهی ولی برای پسر رسول خدا (ص) امان نیست؟ شمر خشمگین به لشکرگاهش بازگشت. روز نهم محرم، حضرت، جناب عباس را به سوی لشکر شوم فرستاد تا شب را از آنان مهلت بخواهد تا قدری نماز و دعا و استغفار فرمایند. چرا که فرمودند: من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست می دارم.

سید بن طاووس نقل می کند: ابن سعد خواست مضایقه کند، عمرو بن الحجاج الزبیدی گفت: بخدا قسم اگر آنان از اهل ترک و دیلم بودند و از ما چنین امری را خواهش می کردند ایشان را اجابت می کردیم تا چه رسد به اهل بیت پیغمبر(ص) و بنابراین آن شب را مهلت داد.

وقایع شب عاشورا

همین که شب عاشورا نزدیک شد حضرت اصحاب خود را جمع کرد. حضرت امام زین العابدین (ع) فرمودند که من در آن وقت مریض بودم و به آنچه پدرم می فرمود گوش می دادم. شنیدم به اصحاب خود فرمودند: همانا من اصحابی باوفاتر از اصحاب خود و اهل بیته نیکوتر از اهل بیت خودم نمی دانم، بیعت خود را از شما برداشتم تا به هر جانب که خواهید بروید چه اینکه این جماعت مرا می جویند و وقتی به من دست یابند به غیر من نپردازند. برادران و فرزندان و برادرزادگان حضرت گفتند: خداوند هرگز نگذارد که ما این کار ناشایست را انجام دهیم. و اول کسی که به این کلام ابتدا کرد عباس بن علی بود پس از او سایرین بدین منوال سخن گفتند و عرض ارادت خویش بر حضرت کامل نمودند. پس حضرت همگی را دعای خیر فرمودند. علامه مجلسی (ره) نقل کرده اند: در آن وقت حضرت جاهای ایشان را در بهشت نشان دادند. امام سجاد (ع) می فرمایند: وقتی عمه ام زینب (س) شهادت برادر را حتمی دید لطمه بر چهره زد و غش کرد، پدرم عمه ام را تسلی داد.

در آن شب به دستور امام خیمه های حرم را متصل به یکدیگر برپا کردند و بر دور آنها خندقی حفر کردند و از هیزم پر نمودند که جنگ از یک طرف باشد. و حضرت علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب آورند، و اهل بیت و اصحاب خود را فرمودند که از این آب بیاشامید که آخر توشه شماست و وضو و غسل کنید و جامه های خود بشویید که کفن های شما خواهد بود. امام خضاب و نوره کشیدند و تمام آن شب را به عبادت و دعا به سر آوردند.

روایت شده که در آن شب سی و دو نفر از لشکر عمر به حضرت ملحق شدند.

روز عاشورا

سپیده روز دهم محرم حضرت سیدالشهداء نماز بگذاشت و صفوف لشکرش را تعبیه و رایت و پرچم جنگ را به عباس بن علی عطا فرمودند و خود در قلب لشکر قرار گرفتند. مجموع لشکر حضرت، سی و دو نفر سوار و چهل تن پیاده بودند. امام حسین (ع) همواره لشکر کفر و نفاق را موعظه و نسب خویش را معرفی می فرمودند و سخنان رسول خدا را در مورد خویش

گوش زد می کردند و اینچنین حجت را بر آنها تمام کردند و آن روسیاهان، حضرت را به امان دادن وعده می دادند و حضرت می فرمودند: «هیئات من الذلّة». هرگز دست مذکّت به دست شما ندهم و از شما هم نگیریم. پس از موعظه های فراوان حضرت و اصحاب کریمش و اهانت آن ملعونان، زبان به نفرین آنها گشودند و فرمودند: ای پروردگار من باران آسمان را از این جماعت قطع کن و برانگیز بر آنان قحطی بمانند قحطی زمان یوسف(ع) و غلام ثقیف را برایشان سلطنت ده تا آنکه به کامهای ایشان کاسه های تلخ مرگ را برساند. زیرا که ایشان ما را فریب دادند و دست از یاری ما برداشتند.

امام حسین(ع) بر اسب رسول خدا که مُرتَجَز نام داشت، نشستند و فریاد به استغاثه برداشتند و فرمودند: آیا فریادرسی هست که برای خدا یاری کند ما را؟ آیا دافعی هست که شر این جماعت را از حریم رسول خدا (ص) بگرداند؟!

متنبه شدن حر بن یزید

استغاثه کریمه امام حسین(ع) او را از خواب غفلت بیدار کرد. حر به عمر بن سعد گفت: آیا نمی شود با این مرد از در

مسالمت وارد شوی و مقاتله نکنی؟ عمر گفت: چنان قتالی با او خواهم کرد که آسان ترین آن پریدن سرها و قطع شدن دستها باشد. حر به قره بن قیس که یک تن از قومش بود گفت: آیا اسبت را سقایت نمی کنی؟ قره می گوید: وقتی حر این چنین گفت بخدا قسم گمان کردم می خواهد از جنگ کناره گیرد اگر مرا از قصد خود باخبر می کرد من هم او را همراهی می کردم. حر اندک اندک به لشکرگاه امام حسین(ع) نزدیک می شد مهاجر بن اوس گفت: ای حر کار تو ما را به شک و تردید انداخت زیرا در هیچ جنگی حال تو اینگونه نبود و تو شجاع ترین اهل کوفه هستی. حر گفت: بخدا سوگند من نفس خویش را در میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم. پس به امام ملحق شد در حالتی که دست بر سر نهاده بود و می گفت بارالها بر من ببخشای چرا که دلهای اولیای تو را و اولاد پیغمبر تو را در بیم افکندم. چون حر به سوی امام رفت سپر خود را واژگون کرد و به حضرت گفت: منم که راه تو را مسدود کردم و به این سرزمین بلاانگیز رسانیدم و هرگز نمی دانستم این قوم اینچنین سخن تو را رد کنند بخدا سوگند اگر می دانستم ، نمی کردم آنچه کردم. اکنون به سوی تو توبه می کنم آیا مرا قبول می

کنی؟ آن دریای رحمت الهی فرمود: بله خداوند از تو می پذیرد و تو را می بخشد. آنگاه حر رو به لشکر کوفه کرد و گفت: مادران به عزایتان بنشینید این مرد صالح را دعوت کردید و از یاری او دست برداشتید، لاجرم مانند اسیر در دست شما گرفتار آمد و او و اهل بیتش را از آب فرات که سگها و خوکها در آن می غلطند منع کردید و اینک آل پیغمبر از آسیب عطش از پای در افتادند.

آغاز جنگ از طرف سپاه اشقیا

عمر سعد اولین ملعونی بود که به طرف امام تیر انداخت و به سپاهش گفت شاهد باشید که من اولین نفر بودم. پس از او لشکرش نیز لشکر امام حسین را تیر باران کردند، حضرت به اصحابش فرمود: برخیزید و مهیای مرگ شوید که چاره ای از آن نیست.

چون وقت نماز ظهر شد حضرت فرمود: از این قوم بخواهید دست از جنگ بردارند تا ما نماز بگذاریم. چون از اصحاب حضرت کسی نمانده بود، نوبت به جوانان بنی هاشم رسید، که از آن ها فرزندان امیرالمؤمنین و جعفر و عقیل و امام حسن و

امام حسین علیهما السلام بودند که حضرت علی اکبر اول شهید از اهل بیت علیهم السلام است و در سن ایشان بین ۱۸ یا ۱۹ یا ۲۵ اختلاف است و ایشان خَلَقاً و خُلُقاً شبیه ترین مردم به پیغمبر(ص) بود.

شهادت حضرت عباس بن علی(ع)

حضرت عباس از امام اجازه میدان خواست حضرت فرمود: ابتدا کمی آب بر این کودکان طلب کن حضرت اطاعت امر کرد ولی بر آن لشکر شوم اثر نکرد. حضرت عباس چون صدای العطش کودکان را شنید مشکی برداشت بی تابانه به سمت فرات تاخت ، چون به شریعه رسید خواست آبی بر لب رساند تشنگی سیدالشهداء و اهل بیت او را یاد آورد آب از کف ریخت. مشک را پر آب نمود، چهار هزار تن که نگهبان بر شریعه فرات بودند حضرت را احاطه کردند، حضرت حمله کرد تا اینکه دست راست و چپش را زدند مشک را به دندان گرفت که تیری به مشک زدند و تیری به سینه حضرت، که از اسب در افتاد، و فریاد برداشت ای برادر مرا دریاب. به روایت مناقب، ملعونی عمودی آهنین بر فرق مبارکش زد و او را به شهادت رساند. حضرت چون صدای برادر را شنید تا خود را

رسانید، تن پاره پاره برادر را دید گریست و فرمود: الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي. اکنون پشت من شکست و چاره من گسسته شد. حضرت عباس در وقت شهادت ۳۴ ساله بودند.

شهادت طفل شیر خوار

حضرت بر در خیمه آمدند تا با کودک صغیرش وداع گوید چون کودک را نزدیک برد تا ببوسد، که حرملة بن کاهل اسدی تیری بر گلوی طفل زد و او را شهید کرد، امام خون آن معصوم را به جانب آسمان افکند و فرمود: سهل است بر من هر مصیبتی که بر من نازل شود زیرا که خداوند می نگرد. در کتاب احتجاج مسطور است که حضرت با غلاف شمشیر، گودی در زمین کردند و طفل را دفن نمود.

شهادت حضرت امام حسین (ع)

حضرت با اهل بیتش وداع کرد و به صبر و شکیبایی وصیت نمود و فرمودند: زبان به شکوه مگشایید و سخنی مگویید که از مرتبت و منزلت شما بکاهد چرا که خداوند شما را حفظ

خواهد کرد و به انواع نعم و کرم مزد خواهد داد و عاقبت شما به خیر است.

بعضی راویان گفته اند: هرگز مردی را که لشکرهای بسیار او را احاطه کرده باشند و یاران و فرزندان او را کشته باشند و اهل بیت او را محصور ساخته باشند، شجاع تر و قوی القلب تر از امام حسین(ع) ندیدم. تمام مصائب در او جمع بود به علاوه تشنگی و بسیاری جراحات، با وجود این ها هیچ گونه آلیش تزلزل در ساخت وجودش راه نداشت و چنان به دشمن می تاخت که همگی از اطرافش پراکنده می شدند. حضرت نقطه ای را انتخاب کرده بودند که به خیام نزدیک و رو به دشمن بودند تا هم جنگ و هم دفع تعرض به خیمه ها کنند. حضرت حمله می کردند و دوباره به جایگاهش باز میگشتند و کلمه لاحول و لا قوه الا بالله را ذکر می فرمودند.

لشکر از هر جانب بر آن بزرگوار حمله آوردند و تیراندازان که عدد آنها به چهار هزار می رسید به سوی امام تیرها انداختند. دور آن غریب مظلوم را احاطه کردند و مابین او و خیامش حائل شدند و جماعتی جانب اهل بیت رفتند، حضرت چون این

بدید بانگ زد ای شعیان ابو سفیان اگر دست از دین برداشته
اید پس در دنیا باغیرت باشید و به شمر فرمودند: منع کن
سرکشانت را که متعرض حرم من نشوند تا من زنده ام. تیری
سه شعبه بر سینه حضرت نشانند، چندان تیر به بدن مبارک
حضرت رسید که تیرها مانند خار خارپشت نمایان بود.
حضرت از جنگ باز ایستاد، سید بن طاووس نقل می کند در
این هنگام صالح بن وهب المزنی نیزه بر پهلوی حضرت زد در
این حال حضرت فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله،
حضرت برخاست و ایستاد، در این موقع شمر بن ذی الجوشن
گفت چرا کار حسین را تمام نمی کنید؟ همگی بر جایی از
اعضای مبارک حضرت حمله کردند. به روایت شیخ مفید و
سید بن طاووس رحمهم الله: در این هنگام عبدالله بن حسن که
کودک بود چون عمو را چنین دید تاب نیاورد و خود را به امام
رساند، ابجر بن کعب که شمشیر خود را بالا آورده بود تا به
حضرت بزند، عبدالله دست خود را سپر ساخت و شمشیر
دست آن مظلوم را قطع کرد، امام او را به سینه اش چسباند و
حرمه تیری به کودک زد و او را در بغل عمویش شهید
ساخت. عمر بن سعد به کسی گفت برو و حسین را راحت کن
خولی بن یزید خواست سبقت بگیرد و سر مبارک را جدا کند

لرزش او را گرفت و نتوانست، و شمر ملعون سر مقدس حضرت را جدا کرد. در این هنگام غبار سیاه در هوا پیدا شد که هیچ کس کسی را نمی دید، مردمان منتظر عذاب بودند تا اینکه پس از ساعتی هوا روشن شد.

شیخ مفید (ره) در ارشاد فرموده اند که سیدالشهداء در روز شنبه دهم محرم سال ۶۱ هجری بعد از نماز ظهر به شهادت رسیدند و سن شریفشان ۵۸ سال بود.

وقایع بعد از شهادت

چون حضرت به شهادت رسید اسبش ذوالجناح در خون حضرت غلطید و بانگی بر آورد و به سوی خیم رفت چون نزدیک رسید سر خود را بر زمین زد تا جان داد. اهل حرم چون اسب را بی صاحب دیدند دانستند که آن جناب شهید شده اند، آن وقت فریاد و حسیناه و اماماه بلند کردند. لشکر شوم به غارت امام پرداختند و متوجه خیم محترم شدند و خیمه ها را آتش زدند. آنگاه عمر سعد ندا داد کیست که اسب بر بدن حسین براند؟ ده تن حرام زاده مهیا شدند و اسب بر بدن شریف تاختند.

فرستادن سرهای شهداء و حرکت از کربلا

عمر بن سعد سر امام را به خولی بن یزید سپرد و او را نزد عبیدالله بن زیاد روانه کرد. خولی چون شب به کوفه رسید ملاقات ابن زیاد ممکن نبود لاجرم به خانه رفت، نوار زوجه خولی می گوید: سر مبارک را زیر تشت گذاشت. گفتم وای بر تو؛ سر پسر پیغمبر را آورده ای؟! رفتم سراغ سر مبارک سوگند بخدا پیوسته نوری از آنجا تا آسمان کشیده بود تا آنکه صبح شد و خولی سر مطهر را نزد ابن زیاد برد.

عمر سعد دیگر سرها را نیز که هفتاد و دو راس بودند به ابن زیاد فرستاد. و خود آن ملعون تا زوال روز یازدهم در کربلا بود و بر کشتگان سپاهش نماز خواند و به خاک سپرد. چون روز از نیمه گذشت امر کرد دختران پیغمبر را بی خیمار بر شتران عربان سوار کردند و ایشان را چون اسیران ترک و روم به سوی کوفه روانه کردند.

در کیفیت دفن اجساد طاهره

چون عمر از کربلا به کوفه روانه گشت، جماعتی از بنی اسد که در اراضی غاضریه مسکن داشتند، بر اجساد شهداء نماز گزارده

و ایشان را دفن کردند. و آنجا همان موضعی است که اکنون معروف است. حضرت علی اکبر را در پایین پای پدر به خاک سپردند و حضرت عباس را در کنار فرات، همان موضعی که اکنون مرقد اوست، و سایر شهداء را در حفره ای در پایین پا دفن نمودند و حر بن یزید را خویشاوندانش در همان موضع که شهید شده بود دفن کردند. موافق احادیث صحیحیه که علمای امامیه در دست دارند بلکه موافق اصول مذهب، امام را جز امام نتواند غسل و دفن و کفن نماید، پس اگرچه به حسب ظاهر طایفه بنی اسد حضرت سید الشهداء را دفن کرد ولی در واقع حضرت سجاد(ع) آن حضرت را دفن کرد. چنانچه امام رضا(ع) در احتجاج با واقفیه تصریح نموده است.

ورود اهل بیت به کوفه

چون اهل بیت نزدیک کوفه شدند ابن زیاد دستور داد سرها را پیش رویشان ببرند و به اتفاق ایشان در کوچه و بازار بگردانند تا قهر و غلبه و سلطنت یزید بر مردم معلوم گردد. زنان کوفه زار زار می گریستند ام کلثوم (س) سر از محمل بیرون کرد و فرمود: ای اهل کوفه مردان شما ما را می کشند و زنان شما بر ما می گریند، خدا در روز قیامت، بین ما و شما حکم فرماید.

حضرت زینب (س) چون سر مبارک را دید پیشانی خود را بر چوب محمل زد چنانچه خون از مقنعه اش جاری شد. مؤلف گوید: اگرچه این خبر را علامه مجلسی نقل فرموده، ولی نسبت شکستن سر به جناب زینب(س)، از آن مخدره که عالمه غیر معلمه و صاحب مقام رضا و تسلیم است، بعید می باشد.

شیخ مفید و شیخ طوسی از حذلم بن ستیر روایت کرده اند که گفت: در ماه محرم ۶۱ وارد کوفه شدم و اهل بیت را سوار بر شتران برهنه دیدم در آن وقت حضرت زینب (س) آغاز خطبه فرمودند. بخدا قسم زنی باحیاطر از زینب دختر علی(ع) ندیدم که گویا کلمات امیرالمؤمنین از زبان او فرو می ریزد؛ می فرمودند: ای اهل کوفه، اهل خُدعه، آیا بر ما می گریید! هرگز باز نایستد اشک چشم شما، مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را محکم می تابد و باز می گشود، شما نیز رشته ایمان را ببستید و بازگستید و به کفر برگشتید، نیست در میان شما خصلتی جز لاف زدن و خودپسندی کردن و دروغ گفتن، مثل شما مثل گیاه و علفی است که در مزبله رویده باشد یا گچی که آرایش قبری باشد، بد توشه ای بود که نفس های شما برایتان در آخرت ذخیره نهاد و خشم خدا را بر شما لازم کرد،

سوگند بخدا که شما به گریستن سزاوارید پس بسیار بگریید و کم بخندید چه آنکه ساحت خود را به عیب و عار ابدی آلاین دادید، چگونه توانید شست خون جگر گوشه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت و پناه نیکویان شما و فریادرس بلایای شما و علامت راه شما و روشن کننده راه شما و زعیم و متکلم حجج شما که در هر حادثه به او پناه می برید و دین و شریعت را از او می آموختید، بزرگ وزری برای حشر خود ذخیره نهادید، هلاکت از برای شما باد و در عذاب به روی درافتید و از سعی و کوشش خود نومید شوید و دستهای شما بریده باد و پیمان شما باعث خسران و زیان باد، وای بر شما آیا می دانید چه جگری از رسول خدا شکافتید و چه خونی از او ریختید و چه پردگیان عصمت او را از پرده بیرون کردید. امری قطع و داهیه ای عجیب به جا آوردید که نزدیک است آسمان ها بشکافد و زمین پاره شود و این کار ناستوه شما زمین و آسمان را گرفت، آنچه در آخرت بر شما ظاهر خواهد گردید از آثار آن عظیم تر و رسواتر خواهد بود. پس بدین مهلت که یافتید خوشدل و مغرور نباشید چه خداوند به مکافات شتاب نکند و بیم ندارد که هنگام انتقام بگذرد و خداوند در کمینگاه گناهکاران است.

آن مخدره ساکت گردید و مردم از استماع این کلمات در حیرت شده بودند و می گریستند و صورت می خراشیدند. همچنین برای فاطمه دختر امام حسین(ع) و ام کلثوم (س) دو خطبه نقل شده است. پس از آن حضرت سجاد(ع) شروع به خطبه خواندن فرمودند: ایها الناس هرکه مرا شناسد و هرکه نشناسد بداند که منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، منم پسر آن کسی که او را در کنار فرات ذبح کردند، بی آنکه از او خونی طلب داشته باشند، منم پسر آنکه هتک حرمت او نمودند و مالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر کردن، منم فرزند آنکه او را به قتل صبر کشتند و همین افتخار مرا کافی است. ای مردم سوگند می دهم شمارا به خدا آیا فراموش کردید که نامه ها به پدرم نوشتید، چون مسئلت شما را اجابت کرد، خدعه کردید؟ آیا یاد نمی آورید که با پدرم عهد و پیمان بستید آنگاه او را کشتید و خار و مخذول داشتید؟! پس هلاکت باد شما را برای آنچه برای خود به آخرت فرستادید، چه زشت است رأیی که برای خود پسندیدید، با کدام چشم به سوی رسول خدا(ص) نظر خواهید کرد هنگامی که بفرماید شماها را که کشتید عترت مرا و هتک کردید حرمت مرا و نیستید شما از امت من؟! چون سید سجاد(ع) سخن بدین

جا رسانید، صدای گریه از هر ناحیه بلند شد، بعضی بعضی را می گفتند هلاک شدید و ندانستید، دیگر باره حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: خدا رحمت کند مردی را که قبول کند نصیحت مرا و حفظ کند وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا و اهل بیت او. چه ما را با رسول خدا متابعتی شایسته و اقتدائی نیکو است. مردمان عرض کردند یابن رسول الله ما همگی مطیع امر توئیم و هرگز از تو روی نتابیم و جنگ کنیم با هرکه خواهان جنگ توست و از در صلح بیرون شویم با هرکه با تو در طریق صلح و سازش است. تا هنگامی که یزید را مأخوذ داریم و خونخواهی کنیم از آنانکه با تو ظلم کردند و بر ما ستم نمودند. حضرت فرمود: هیئات ای غداران حیلت اندوز که جز خدعه و مکر خصلتی به دست نکردید، دیگر من فریب شما را نمی خورم مگر باز اراده کرده اید که با من روا دارید آنچه با پدران من به جا آوردید! حاشا و کلاً، بخدا قسم هنوز جراحاتی که از شهادت پدرم در جگر و دل ما ظاهر گشته بهبودی پیدا نکرده چه آنکه دیروز بود که پدرم با اهل بیت شهید گشتند و هنوز مصائب رسول خدا و پدرم و برادرانم مرا فراموش نگشته و غصه آن در راه سینه من جریان دارد و من از شما می خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما.

فرستادن اهل بیت علیهم السلام به شام نزد یزید

این زیاد اهل بیت را با سرهای بریده برای یزید فرستاد. و عبد الملک سلمی را به مدینه فرستاد تا امیر آنجا، عمرو بن سعید را به خبر شهادت امام حسین بشارت دهد. عمرو بن سعید چون خبر را شنید دستور داد مردم را باخبر سازند. زنان بنی هاشم در خانه هایشان چنان شیون سر دادند که کسی تاکنون نشنیده بود، عمرو بن سعید گفت: این شیون ها عوض شیون هایی که از خانه های بنی امیه در قتل عثمان بلند شد.

ورود اسرا و سرهای شهداء به شام

پیوسته ایشان را می آزدند تا به دمشق رسیدند. به نقل از شیخ کفعمی و شیخ بهایی ورود سر مقدس امام حسین(ع) به دمشق در روز اول ماه صفر بود. عمرو بن منذر همدانی گوید: چون خاندان رسالت را دیدم نزدیک رفتم، امام زین العابدین(ع) مرا فرمودند: ای مؤمن اگر بتوانی چیزی به این شخص بده که سرها را از میان اهل حرم پیشتر ببرند تا مردم کمتر زنان ما را نظاره گر باشند.

ورود اهل بیت به مجلس یزید

یزید ملعون مجلس آراست و به زینت تمام بر تخت نشست و بزرگان شام را حاضر کرد. اهل تاریخ گفته اند: هنگامی که یزید نگاهش به سرهای مبارک افتاد از روی طرب و شادی دو بیت شعر خواند که معنایش چنین است: رسول خدا پدران و عشیره مرا در جنگ بدر کشت من خونخواهی از اولاد او نمودم. یزید پلید سر مبارک حضرت را در طشتی از زر نهاد. حضرت زینب ندبه سر داد و امحمداه، ای پسر فاطمه، اهل مجلس همه گریستند، یزید بی حیا چوب خیزرانی برداشت و بر دندانهای مبارک آن حضرت می کوفت و اشعاری می گفت که حاصلش این است: که ای کاش شیوخ بنی امیه که در جنگ بدر کشته شدند حاضر می بودند و می دیدند که من چگونه انتقام ایشان را گرفتم.

خطبه حضرت زینب(س) در مجلس یزید

در این وقت جناب زینب(س) برخاست و خطبه خواند که خلاصه آن چنین است: حمد و ستایش مختص یزدان پاک است که پروردگار عالمیان است و درود و صلوات از برای

خواجه لولاک رسول او محمد و آل او علیهم السلام است. هر آینه خداوند راست فرموده هنگامی که فرمود: "ثم کان عاقبه الذین اسأوا السوای أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن" [روم ١٠]. حضرت زینب(س) از این آیه مبارکه اشاره فرمودند که یزید و اتباع او که سر از فرمان خدای برتافتند و آیات خدا را انکار کردند بازگشت ایشان به دوزخ خواهد بود. آنگاه روی با یزید آورد و فرمود: هان ای یزید! آیا گمان می کنی که چون زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را شهر تا شهر مانند اسیران کوچ دادی از منزلت و مکانت ما کاستی و بر حشمت و کرامت خود افزودی و قربت خود را در حضرت یزدان به زیادت کردی که از این جهت آغاز تکبر و تنفر نمودی و برخویشتن بینی بیفزودی و یک باره شاد و فرحان شدی که مملکت دنیا بر تو گرد آمد و سلطنت ما از بهر تو صاف گشت؟ نه چنین است ای یزید، عنان باز کش و لختی به خود باش، مگر فراموش کردی فرمایش خدا را که فرمود: [البته گمان نکنند آنان که کفر ورزیدند که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است از برای ایشان، همانا مهلت دادیم ایشان را تا به گناه خود بیفزایند و از برای ایشان است عذابی مهین] آیا از طریق عدالت است ای پسر طلقاء که زنان و کنیزان خود را در پس پرده داری

و دختران رسول خدا را چون اسیران شهر به شهر بگردانی؟! همانا پرده حشمت و حرمت ایشان را هتک کردی و ایشان را از پرده برآوردی و در منازل و مناهل به همراهی دشمنان کوچ دادی و منظره تماشای هر نزدیک و دور و وضع و شریف ساختی در حالتی که از مردان و پرستاران ایشان کسی با ایشان نبود و چگونه امید می رود که نگهبانی ما کند، کسی که جگر آزادگان را به دندان بکشد و از دهان بیفکند و گوشتش به خون شهیدان برآید و رشد کند(کنایه از آن که از فرزند هند جگرخواره چه توقع باید داشت و چه بهره توان یافت.) و چگونه درنگ خواهد کرد در دشمنی ما اهل بیت کسی که بغض و کینه ما را از بدر و احد در دل دارد و همیشه به نظر دشمنی ما را نگاه کرده پس بدون آنکه جرم و جریرتی بر خود دانی و بی آنکه امری عظیم شماری، شعری بدین شناعة می خوانی و با چوبی که در دست داری بر دندانهای ابوعبدالله سید جوانان اهل بهشت می زنی و چرا آن بیت را نخوانی و حال آنکه دلهای ما را مجروح و زخمناک کردی و اصل و بیخ ما را بریدی از این جهت که خون ذریه پیغمبر را ریختی و سلسله آل عبدالمطلب را که ستارگان روی زمین اند، گسیختی و مشایخ خود را ندا می کنی و گمان داری که ندای تو را می

شنوند و البته زود باشد که به ایشان ملحق شوی و آرزو کنی که شل بودی و گنگ بودی و نمی گفתי آنچه را که گفתי و نمی کردی آنچه را که کردی، لکن آرزو سودی نکند. آنگاه حق تعالی را خطاب نمود و عرض کرد: بار الها بگیر حق ما را و انتقام بکش هرکه با ما ستم کرد و نازل گردان غضب خود را به هرکه خون ما ریخت و حامیان ما را کشت. پس فرمود: هان ای یزید! قسم بخدا که نشکافتی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و زود باشد که بر رسول خدا وارد شوی در حالتی که متحمل باشی وزر ریختن خون ذریه او را و هتک حرمت عترت او را، در هنگامی که حق تعالی جمع می کند پراکندگی ایشان را و می گیرد حق ایشان را و گمان مبر البته آنان را که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه ایشان زنده اند و در راه خدا روزی می خورند و کافی است تو را خداوند از جهت داوری و کافی است محمد(ص) تو را برای مُخاصمت و جبرئیل برای یاری و معاونت او. و زود باشد که بداند آن کس که تو را دستیار شد و بر گردن مسلمانان سوار کرد و خلافت باطل برای تو مستقر گردانید و چه نکوهیده بدلی برای ظالمیت هست، و خواهید دانست که کدام یک از شما مکان او بدتر و یاور او ضعیفتر است، و اگر دواهی روزگار مرا بازداشت که با

تو مخاطبه و تکلم کنم همانا من قدر تو را کم می دانم و سرزنش تو را عظیم و توبیخ تو را کثیر می شمارم، چه این ها در تو اثر نمی کند و سودی نمی بخشد، لکن چشمها گریان و سینه ها بریان است. چه امری عجیب و عظیم است نجیبانی که لشکر خداوندند به دست طلقاء که لشکر شیطانند کشته گردند و خون ما از دستهای ایشان بریزد و دهان ایشان از گوشت ما بدوشد و بنوشد و آن جسدهای پاک و پاکیزه را گرگهای بیابانی به نوبت زیارت کنند و آن تنهای مبارک را مادران بچه گفتارها بر خاک بمالند. ای یزید! اگر امروز ما را غنیمت خود دانستی زود باشد که این غنیمت موجب غرامت تو گردد در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که پیش فرستادی و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده و در حضرت او است شکایت ما و اعتماد ما، اکنون هر کید و مکاری که توانی بکن و هر سعی که خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش فرو مگذار، با این همه به خدا سوگند که ذکر ما را نتوانی محو کرد و وحی ما را نتوانی دور کرد و باز ندانی فرجام ما را و درک نخواهی کرد غایت و نهایت ما را و عار کردار خود را از خویش نتوانی دور کرد و رأی تو کذب و علیل و ایام سلطنت تو قلیل و جمع تو پراکنده و روز تو گذرنده است و روزی که منادی حق ندا کند که لعنت

خدا بر ستمکاران است. سپاس و ستایش خداوندی را که ختم کرد در ابتدا بر ما سعادت را و در انتها رحمت و شهادت را و از خدا مسئلت می‌جوئیم که ثواب شهدای ما را تکمیل فرماید و هر روز بر اجر ایشان بیفزاید و در میان ما خلیفه ایشان باشد و احسانش را بر ما دائم دارد که اوست خداوند رحیم و پروردگار ودود و کافی است در هر امری و نیکو وکیل است. یزید نمی‌خواست جناب زینب(س) را به این سخنان درشت و شتم آمیز مورد غضب دارد چرا که می‌خواست عذری بتراشد که زنان داغدار بیهوشانه سخن می‌گویند و این قسم از سخنان از جگرسوختگان پسندیده است و از این رو یزید ملعون اهل بیت عصمت را در شام در خانه‌ای خرابه مسکن داد.

روانه کردن اهل بیت به مدینه توسط یزید پلید

چون مردم شام بر قتل امام حسین(ع) و مظلومیت اهل بیت او و ظلم یزید آگاه شدند، آثار کراهت از دیدار ایشان ظاهر گردید. یزید لعین چون این را بدانست با اهل بیت ظاهرا مدارا کرد و ایشان را روانه مدینه ساخت. سید بن طاووس نقل کرده: اهل بیت زمانی که به عراق رسیدند فرمودند که ما را از کربلا ببرید، پس چون به سر تربت حضرت رسیدند، جابر بن عبدالله

انصاری باجماعتی از آل پیغمبر را یافتند که به زیارت حضرت آمده بودند، چند روزی اقامه عزاداری کردند. مؤلف گوید: اینکه اهل بیت در بیستم ماه صفر به کربلا رسیده باشند، بعید است، چه اینکه بعد از روز شهادت ایشان را به کوفه و از کوفه به شام که چهل منزل است که قریب به بیست روز می شود، بردند و نیز یک ماه در شام توقف کرده اند. خود سید در اقبال این مطلب را بعید شمرده اند و نیز معتمدین اهل سیر و تواریخ به این مطلب اشاره ای نکرده اند.

خطبه حضرت سجاد(ع)

بشیر بن جذلم که از ملازمین اهل بیت بود می گوید: چون نزدیک مدینه رسیدیم حضرت علی بن حسین(ع) فرمود: پدر تو شاعر بود آیا تو نیز بهره ای از این صنعت پدرت داری؟ عرض کردم: بلی. فرمود: پس برو داخل مدینه شو و شعری در مرثیه أبو عبدالله(ع) بخوان و مردم را از شهادت او و آمدن ما آگاه کن. گوئی شعر بشیر نفخه صور بود. مردم مدینه از خانه بیرون شدند و گریه و زاری کردند و به سوی اهل بیت شتافتند. حضرت سجاد(ع) آغاز خطبه فرمود: ایهاالناس حمد خدای را که ما را ممتحن و مبتلا ساخت به مصیبت های بزرگ و به

رخنه بزرگی که در اسلام واقع شد. ایهاالناس کدام دلی است که از قتل حسین بن علی(ع) شکافته نشد و کدام قلبی است که مایل به سوی او نشد. با ما چونان اسیران ترک و کابل رفتار کردند بدون آنکه مرتکب جرمی شده باشیم...

مردم با اهل بیت وارد مدینه شدند چون نظر ایشان به مرقد مطهر حضرت رسول(ص) افتاد، فریاد کشیدند که وا جداه وامحمداه حسین تورا با لب تشنه شهید کردند.

ضمیمه های بحث

اهل بیت عصمت و طهارت همواره تا پایان عمر مبارکشان در حزن و اندوه بودند و از کتب معتبره منقول است که رباب(س) زوجه امام حسین(ع) بعد از عاشورا تا زمان وفاتشان در زیر سقف نشستند و از گرما و سرما پرهیز نکردند و اشراف قریش خواهان تزویج او شدند که آن مخدره فرمودند من دیگر پدر شوهری بعد از پیغمبر(ص) نخواهم و پیوسته شب و روز می گریست تا با این غصه از دنیا رفتند. و همین حزن و اندوه ها بود که کربلا را به عالمیان معرفی کرد.

سیره ائمه علیهم السلام چنین بود که شعرا را امر می فرمودند به خواندن مرثیه و گریه می کردند و آنها را سله می بخشیدند. ابن قولویه قمی به سند معتبر از امام سجاده(ع) روایت کرده که به زائده فرمودند: وقتی پیکر پدر و عشیره ام را عریان و دفن نشده دیدم گویا می خواست جان از بدنم پرواز کند. عمه ام فرمود: اینان در نزد اهل آسمانها معروفند و ایشان این اجساد را دفن می کنند و در ارض طف بر قبر پدرت علامتی نصب می کنند که اثر آن هرگز نرود و به مرور زمان محو نگردد- یعنی مردم از اطراف به زیارت می آیند- و هرچند سلاطین کفره سعی در محو آن کنند ظهورش زیاده می گردد. امام سجاده(ع) در آن روز ۲۲ساله بودند. مترجم گوید: در مدفن سر مبارک حضرت اختلاف است، لذا احادیث بسیار دلالت می کند بر آنکه مردی از شیعیان سر مبارک را دزدید و آورد و در بالای سر حضرت امیرالمؤمنین(ع) دفن کرد و به این سبب در آنجا زیارت آن حضرت سنت است. روایات بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت بلکه در وجوب آن، وارد شده. چنانکه از حضرت صادق(ع) مروی است که فرمودند: زیارت علی بن حسین(ع) واجب است بر هر که اعتقاد و اقرار به امامت حسین(ع) دارد و نیز فرمود: زیارت امام حسین(ع) معادل است

با صد حج مبرور و صد عمره مقبوله. و حضرت رسول(ص) فرمودتند: هر که زیارت کند حسین(ع) را بعد از شهادت او، بهشت برای او لازم است. شیخ طوسی در مصباح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: از امام صادق(ع) در مورد روزه روز عاشورا سؤال کردم، ایشان فرمودند: روزه بدار بی نیت روزه و در روز افطار کن نه از روی شماتت و در تمام روز روزه مدار و بعد از عصر به یک ساعت به شربتی از آب افطار کن که در مثل این وقت از این روز، جنگ از آل رسول(ص) منقضی شد.

اسامی اصحاب نیک اختر امام حسین(ع)

اصحابی که در حمله اولی به شهادت رسیدند، به ترتیبی که در مناقب ابن شهرآشوب آمده: نعیم بن عجلان- عمران بن کعب حارث الاشجعی- عمرو بن ضبیعه بن قیس التمیمی(فارسی که ابتدا در لشکر عمر بود)- ضرغامه بن مالک تغلبی (بعد از نماز ظهر)- عامر بن مسلم العبدی- سیف بن مالک- ادهم بن امیه- یزید بن ثبیط و پسرانش- عامر بن سلیم- زهیر بن سلیم- عثمان بن امیرالمؤمنین- حر- زهیر بن قین- عمرو صیداوی- بشر خضرمی- سیف بن عبدالله بن مالک العبدی(بعد از نماز

(ظهر) - عبدالرحمن بن عبدالله الارجحي الهمداني - حباب بن
 عامر التيمي - عمرو الجندعي - حلاس بن عمرو الازدي الراسبي (از
 سرهنگان) - نعمان بن عمرو الازدي الراسبي - زاهر مولي -
 عمرو بن الحمق - جبلة بن علي الشيباني - مسعود بن الحجاج
 التيمي و پسرش عبدالرحمن - زهير بن بشر الخثعمي - عمار بن
 حسان بن شريح الطائي - مسلم بن كثير ازدي كوفي تابعي و
 نافع مولاي او (بعد از نماز ظهر) - زهير بن سليم ازدي - يزيد بن
 ثبيط عبدی بصری و پسرانش عبدالله و عبيدالله - جندب بن
 حجر كندی خولانی - جنادة بن كعب انصاري و پسرش عمرو
 بن جنادة - سالم بن عمرو - قاسم بن الحبيب الازدي - بكر بن
 حي التيمي - جوين بن مالك التيمي - امية بن سعد الطائي -
 عبدالله بن بشر - بشر بن عمرو - حجاج بن بدر بصری - قعنب
 بن عمرو نمری بصری - عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی - نصر
 بن ابي نيزر - اسلم بن عمرو - قارب بن عبدالله دثلي - منجج بن
 سهم (غلام حضرت) - سعد بن الحرث (غلام امير المؤمنين) -
 حرث بن نبهان (غلام حمزه).

اسامی اصحاب دیگر

ابو ثمامه صیداوی - وهب - برید بن خضیر - مسلم بن عوسجه -
 نافع بن هلال بن نافع بن جمل - حبیب بن مظاهر - سعید بن
 عبدالله حنفی - عبدالله و عبدالرحمن غفاریان - حنظله بن اسعد
 شبامی - شوذب و عابس - ابی الشعثاء البهدلی الکندی - جون -
 سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمی - عمرو بن قرظہ بن
 کعب انصاری خزرجمی - غلام ترکی - عمرو بن خالد صیداوی -
 جابر بن حارث سلمانی - سعد مولی - عمرو بن خالد - مجمع بن
 عبدالله عائدی.

جوانان بنی هاشم، فرزندان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام
 حسین علیهم السلام؛ عبدالله و محمد بن مسلم بن عقیل -
 محمد و عون بن عبدالله بن جعفر - عبدالرحمن بن عقیل -
 عبدالله الاکبر بن عقیل - عمر بن ابی سعید بن عقیل - ابوالحسن
 علی اکبر بن الحسین (ع) - قاسم بن الحسن - ابوبکر بن
 الحسن - عبدالله بن علی - جعفر بن علی - عثمان بن علی -
 ابوبکر بن علی - عباس بن علی - حسن مثنی.

اولین شهید زن در لشکر امام: همسر و زوجه وهب بود که بعد
 از شهادت شوهرش صورت خود را بر صورتش نهاد و شمر به

غلام خود گفت تا عمودی بر سر او بزند و ایشان با این ضربه شهید شدند.

"و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين"

محرم الحرام ۱۴۳۹ ه.ق